



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۷/۰۳

حنیف رهیاب رحیمی

سخن گفتن مساویست به جان کندن!

مثل هایی وجود دارد که:

«خپله ژبه هم کلا ده هم بلا»

و «یا سخن سنجیده گو ای مرد دانا یا خموش»،

«زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد»

و یا ضرب المثل عامیانه:

«سخن گفتن و جان کندن هر دو یک اندازه مشکل است».



شاعران درین مورد نیز آرام نه نشسته اند: «تا مرد سخن نگفته باشد - عیب و هنرش نهفته باشد» و یا از زبان سعدی

شیرازی: «تا نیک ندانی که سخن عین صوابست - باید که به گفتن دهن از هم نگشایی»

چون هر ضرب المثل بر اساس یک تجربه و قصه استوار است و ریشه تاریخی دارد بناءً می بینیم که ضرب المثل

«خپله ژبه هم کلا ده هم بلا» و سایر مثل ها که در فرهنگ ما در باره طرز سخن گفتن وجود دارد در کدام موارد

صدق می کند و ریشه اش هم در کجا ها می باشد:

گویند در زمانه های بسیار دور در سر زمینی پادشاهی بر مردم حکومت می راند که بوسیله مرغ دولت یا مرغ اقبال

به این مقام رسیده بود. در افسانه ها شنیده ایم که مرغ اقبال بارها بر سر «گل بچه» نشسته و گل بچه یعنی رانده

شده، بی خانه و کاشانه و بی کس و بیچاره، پادشاه شده.

این پادشاه چون درس و تعلیم ندیده و مکتب نرفته بود، دور و برش را در دربار، از حکیم و شاعر و مشاور و مفتی

و محاسب و محتسب پر ساخته بود و هر مشکلی که در امور مملکت داری عرض اندام می نمود با استمداد از یکی

این مفت خورها راه حلی برایش پیدا می کرد.

مردم هم در آن زمان بسیار کم توقع و از دنیا بی خبر بودند بناءً به حکم دین و امر خداوند و روال طبیعی پادشاه شانرا

سایه خدا دانسته و با خوشی و خوشحالی از او اطاعت نموده و شب و روز شکر خداوند را بجا می آوردند.

یکی از نقص های این پادشاه علاقمندی بیش از حدش به خوردن و نوشیدن بود و به این خاطر هر چند بعد شکمش مانند پوقانه می پندید و بادهای هر سو سرگردان راه برون رفت می پالیدند و مانند مار پیچ و تابش می دادند. به مجردی که این گونه حالات در گدام خوراکه باب شاه رخ می داد، در مدت کوتاهی طبیب، داکتر و ملا و مولانا و دعا خوان و قیرکن و مُرده شوی را در دور سرش حاضر می کردند و هر کدام مصروف مداوای این شاه پرخور می گردیدند. یکروز صبح پادشاه به مجردی که از خواب برخاست، بخاطر پرخوری شب پیش خواب پریشانی دیده بود، بسیار نا آرام و مضطرب امر کرد که بزودی یکی از تعبیرگران خواب را حاضر کنند تا ببیند این خوابش چه معنی میدهد. تعبیرگر خواب حاضر شد و زمین ادب بوسید، پادشاه چنین قصه کرد:

دیشب خواب دیدم که همه دندانهایم افتاده اند و اقلای یکی آن هم در دهنم نمانده تا چیزی را همایش بجوم. ازین ناحیه سخت در تشویش هستم می خواهم بدانم که تعبیرش چه باشد؟

تعبیرگر خواب، گلو صاف کرد و با ملایمت و اطمینان خطاب به پادشاه چنین گفت:

پادشاه ما بسلامت باد، تعبیر خواب شما بسیار نیکو و نشانه عمر دراز شماست. چنانچه به شخص حضور شما هیچگونه آسیب و بلایی متوجه نیست اما همین یکصدو پنجاه عضو خانواده جنابعالی بشمول ۱۷ همسر و ۹ کنیز خوبصورت، که در حرمسرا زندگی دارند، همگی شان در برابر چشمان مبارک شما می میرند و شما به مرحمت خداوندی زنده می مانید.

پادشاه با شنیدن این تعبیر سخت متأثر و غمزده شد و امر کرد که این مرد زشت گو و نادان را به زندان بیاورند و چند سیر آهن را نیز به گردنش آویزان کنند.

بعد امر کرد تا تعبیرگر و یا فالبین دیگر دربار را حاضر کنند تا او در مورد تعبیر این خواب چه گوید؟ فالبین دومی که مرد دنیا دیده و گرم و سرد دنیا چشیده ای بود، حاضر شد. خواب پادشاه را با احتیاط و دقت تمام شنید آنگاه مؤدبانه و احترامانه عرض کرد:

تعبیر این خواب بسیار نیکوست و آن بدین معناست که عمر پادشاه خوش اقبال ما بسیار بسیار دراز است. آنقدر دراز که نسبت به یکصدو پنجاه عضو خانواده، پادشاه ما بیشتر عمر می کنند.

پادشاه را ازین تعبیر سخت پسند آمد و به فالبین با تجربه و زیرک دربار انعام اعطا کرد.

درین اثنا ملا و محتسب و وزیر و مشاور همه در حیرت فرو رفتند که جواب هردو یکی بود پس چگونه آن اولی مورد عتاب و دومی مورد عنایت و لطف پادشاه قرار گرفت؟

با این سردرگمی و سوال بزرگ و حل ناشده به حضور پادشاه شتافتند و جویای حل این معما شدند. پادشاه که پس از سالها بودن در کنار مشاورین و اطرافیان با تجربه اش چیزهایی آموخته بود، در جواب آنها گفت:

ای بی عقلانی که هرکدام غذای سه نفر را هر روز زهرمار می کنید اما در تقسیم کردن جو دو خر مشکل دارید، مقصد و هدف تعبیرگر اولی و دومی کاملاً یکی بود. اولی تعبیر خواب مرا با زشت ترین شکل و الفاظ و دومی با زیبا ترین شکل بیان داشت. نتیجه:

**یک جهانی را سخن ویران کند
روبهان مُرده را شیران کند**

(مثنوی مولوی)